

## تحلیل محیط امنیتی خاورمیانه با تأکید بر مسئله هویت

حسین احسانی<sup>\*۱</sup>

۱- ماستر مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران

### چکیده

مطالعات سنتی امنیت، دولت را به مثابه‌ی سطح تحلیل خود معرفی می‌کردند. از این منظر، دولت هم هدف امنیت و هم مرجع تهدید تلقی می‌شد. بازیگران اصلی که بر امنیت تأثیر می‌گذارند و از آن تأثیر می‌پذیرند از منظر باری بوزان دولت‌ها هستند؛ اما با گسترش جهانی شدن، اهمیت یافتن مسائل قومی و هویتی، فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، انقلابی در عرصه‌ی مطالعات امنیتی اتفاق افتاد. رویکردهای امنیتی از حالت سنتی به حالت انتقادی متحول شدند. در این تحول نظری، دولت‌ها دیگر بازیگران مطرح در عرصه امنیت نبودند و بلکه کنشگران دیگری هم به مانند بازیگران سنتی نقش فعالی در حوزه‌ی امنیت پیدا کردند. این بازیگران جدید که به کنشگران اصلی تبدیل شده بودند، نقش فعالی در عرصه‌ی امنیت بازی می‌کردند. گروه‌های قومی و هویت‌های فرادولتی و فرودولتی از جمله‌ی این کنشگران اصلی جدید محسوب می‌شوند. سؤال اینجاست که تغییر رویکردهای امنیتی از حالت سنتی به حالت انتقادی و مطرح شدن گروه‌های قومی و هویت‌های فرادولتی و فرودولتی، چگونه بر امنیت منطقه‌ای خاورمیانه تأثیرگذار هستند. فرض بر آن است که هویت‌ها خود نیز مسائل امنیتی هستند که بر فضای امنیتی منطقه‌ای تأثیرگذاری دارند. در این پژوهش سعی شده است با تحلیل تئوریک، تأثیرگذاری بازیگران جدید امنیتی به بحث گرفته شود و طی آن مسئله‌ی هویت را از چهار منظر فروملی، ملی، منطقه‌ای و ساختاری مورد بحث قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: هویت، قومیت، دولت، امنیت، خاورمیانه، خود، دیگری

## مقدمه

مسئله هویت<sup>۱</sup> یکی از مسائل مهمی است که بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، بعد بین‌المللی یافت. گزاره‌های هویتی به سرعت بعد بین‌المللی به خود گرفتند و گروه‌های قومی و هویتی توانستند بازیگران مطرح بین‌المللی محسوب شوند. در چنین شرایطی، دولت دیگر تنها بازیگر اصلی محیط‌های امنیتی نبوده است و در کنار دولت، گروه‌های قومی و مذهبی با دایعه‌های استقلال‌طلبی و خیزش‌های قومی و مذهبی بازیگران جدید امنیتی شده‌اند و در مطالعات جدید امنیتی در محراق توجه قرار گرفتند. گروه‌های قومی به مثابه کنشگران غیر دولتی امنیتی توانستند در عرصه‌ی بین‌الملل ظهور کنند و سرانجام همپای دولت به‌عنوان بازیگر امنیتی حرکت کنند. این بازیگران غیر دولتی توانایی به چالش کشیدن قدرت و انسجام دولت را دارند و درعین حال ممکن است که نظم منطقه‌ای را هم تحت تأثیر فعالیت‌های خود قرار دهند. در نتیجه گروه‌های قومی و مذهبی همپای دولت‌ها به مرجع و هدف امنیت تبدیل شدند.

دلیل اصلی تبدیل‌شدن گروه‌های هویتی به بازیگران جدید امنیتی در کشورهای جهان سوم به‌خصوص منطقه‌ی خاورمیانه، ریشه در چگونگی شکل‌گیری کشورهای جهان سومی دارد. خاورمیانه به دلیل پدیده استعمار و شکل‌گیری دولت-ملت‌های مختلف بر مبنای نظم وستفالیایی، نتوانست همگونی هویت‌های قومی را با خود به همراه داشته باشد. بافت متکثر هویت‌ها در داخل کشورهای خاورمیانه نادیده گرفته شد و پدیده‌ی دولت-ملت نیز بر مبنای هویت‌های قومی تشکیل نشد. هویت‌ها در درون یک جغرافیا جمع شدند و نتیجه‌ی تشکیل کشورها بر بنیاد توافق‌نامه‌های بین‌المللی، حضور هویت‌های نامتجانس در درون یک کشور بود. به‌طور مثال سرزمین‌های عربی تکه‌تکه شدند و به کشورهای مختلف عربی تقسیم شدند. درون هر کشور عربی، گروه‌های قومی غیرعربی کرد و ترکمن به‌طور اجباری در درون یک مرز قرار گرفتند. قرار گرفتن این گروه‌های هویتی غیرمتقارن با هویت اکثریت، سطح منازعه در خاورمیانه را به سطح وسیعی بالا برده است. هر هویتی تلاش کرده است تا استقلال و آزادی عمل خود را از دولت مرکزی به دست آورد. ولی دولت مرکزی به دلیل جلوگیری از فروپاشی کشور هرگونه حرکت‌های آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه هویت‌های دیگر را سرکوب کردند. سنتزی که برآیند این حرکت‌های استقلال‌طلبانه و سرکوب حرکت‌های قومی در خاورمیانه می‌باشد، عدم شکل‌گیری هویت ملی در کشورهای خاورمیانه می‌باشد. به‌جز ایران و تا حدودی ترکیه که هویت ملی یک امر تعریف شده است، این ملت‌ها به نسبت

دیگر گروه‌های قومی در کشورهای دیگر خاورمیانه، قبل از اینکه خود را با معرف قومی شناسایی کنند، با پدیده ملیت خودشان را به رسمیت می‌شناسانند. دیگر کشورهای عربی خاورمیانه به‌خصوص کشورهای که محصول استعمار و توافق‌نامه‌های بین‌المللی می‌باشند، از سویی با هویت ملی بیگانه هستند و از سویی دیگر، بر هویت قومی خود تأکید می‌ورزند.

چگونگی رابطه‌ی هویت با امنیت مبحثی جدید است که چگونه هویت‌های قومی و مذهبی در کشورهای جهان سوم به‌خصوص در سپهر منطقه‌ی خاورمیانه می‌توانند بر امنیت تأثیرگذار باشند. اینکه هدف و مرجع امنیت کیست یا چیست و تهدید از سوی چه کسی به وجود می‌آید، مباحث پایه‌ای در امنیت محسوب می‌شوند. بعد از اینکه منازعات هویتی، شکل بین‌المللی بر خود گرفت، این سؤال پیش می‌آید که آیا گروه‌های قومی و مذهبی، به بازیگران جدید امنیتی در کنار بازیگران سنتی تبدیل شده‌اند یا خیر. اگر فرض بر این است که دولت به مثابه‌ی بازیگر اصلی در سپهر نظام بین‌الملل نقش‌آفرین است، ظهور بازیگران جدید امنیتی که با اتکا به مسائل هویتی، عرض اندام کرده‌اند چگونه نقش دولت را تحت تأثیر می‌برند. به عبارت بهتر، هویت چگونه به یک مرجع و هدف امنیت تبدیل شده است.

در این پژوهش کوشش صورت گرفته است که ابتدا با تشریح نظریه‌ی موازنه‌ی فراگیر، به این سؤال پاسخ دهد که از منظر نظری، چگونه هویت‌ها به مسئله‌ای امنیتی تبدیل می‌شوند و می‌توانند به‌عنوان مرجع امنیت یا مرجع تهدید قلمداد شوند. در ادامه، هویت در چهار سطح امنیتی فروملی، ملی، منطقه‌ای و ساختاری به بحث گرفته خواهد شد و در نهایت به این مسئله پرداخته خواهد شد که میان هویت و امنیت چه ارتباطی وجود دارد و امنیت خاورمیانه از رهگذر مسائل هویتی، چگونه در معرض تهدید یا افزایش امنیت قرار می‌گیرد.

### چهار چوب تئوریک

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تجزیه‌ی یوگسلاوی و چکسلواکی تحولات عینی بعد از جنگ سرد بودند که کارایی نظریه‌ی رئالیسم را با چالش مواجه می‌کرد. در واقعیت امر، دولت‌ها دیگر بازیگران اصلی در عرصه‌ی نظام بین‌الملل نبوده و توازن قوا میان دولت‌ها موجب بی‌ثباتی و تهدید در نظام بین‌الملل نمی‌شود. دولت‌ها جای خود را به گروه‌های فروملی مثل قومیت‌ها و مذهب داده و این قومیت‌ها بودند که نظام بین‌المللی را مورد چالش و تهدید قرار می‌دادند. تحولاتی مانند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تجزیه‌ی یوگسلاوی، تجزیه‌ی چکسلواکی به‌سرعت ابعاد بین‌المللی یافت و روشن شد که مسائل هویتی و نژادی یک عامل مهم و تأثیرگذار در فضای بین‌الملل است. به‌طور کلی ملی‌گرایی قومی توانایی تجربه و

تحول دارد. حتی اینکه بعد از جنگ سرد ملی‌گرایی قومی و مسائل هویتی یکی از مهم‌ترین پایه‌های بحران در سطح نظام بین‌الملل به شمار می‌آیند. به عبارت دیگر گسست‌های هویتی یا منازعات قومی کانون اصلی چالش بین‌المللی قلمداد می‌شود و این دولت‌ها نیستند که بی‌ثباتی و یا تهدید بین‌المللی را رقم می‌زنند. با توجه به تحولات جدید و منسوخ شدن تئوری رئالیسم در توصیف، تحلیل و تبیین تحولات نظام بین‌الملل موازنه‌ی قوا میان دولت‌ها دیگر بستر اصلی بحران و بی‌ثباتی در ساختار بین‌الملل نبود. گروه‌های فراملی و ناسیونالیسم برآمده از گزاره‌های هویتی، بازیگر دیگری در نظام بین‌المللی مطرح شدند. به همین منظور موازنه‌ی قوای فراگیر با تکیه بر شناسایی تهدیدات خارجی و داخلی نظریه‌ی مسلط روابط بین‌الملل در فهم هم‌ترازی کشورهای جهان سوم شد.

به دلیل اینکه منازعات هویتی از ویژگی تسری و سرایت برخوردار هستند، در صورت موفقیت یک گروه هویتی قومی یا مذهبی در ایجاد خیزش‌های هویتی، دیگر گروه‌های هویتی نیز، اقدام به خیزش علیه دولت مستقر می‌نمایند. جاناتان فاکس تحلیل‌گر دیگر منازعات هویتی با مطالعه‌ی میدانی و جمع‌آوری آمار و اطلاعات مربوط به ۳۲۷ گروه قومی در حال ستیز به این نتیجه رسید که شمار گروه‌های هویتی در حال چالش و منازعه در سال ۱۹۹۰ میلادی با روند رو به رشدی مواجه است و حداقل ۲۷۵ گروه هویتی در حال منازعه و چالش هستند. تأکید فاکس بر منازعات قومی داخلی است که پتانسیل و ظرفیت بالایی در بین‌المللی شدن دارد. (Fox, 2004:22) همچنین مرکز صلح سیستماتیک، با ارائه‌ی آمارهایی، از سال ۱۹۴۶ تا ۲۰۱۶ میلادی میزان منازعات قومی در جهان را توضیح داده است و طی این تحقیق، روند منازعات قومی از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۹۱ میلادی که مقارن با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد، سیر صعودی داشته است.



نمودار: میزان منازعات هویتی از سال ۱۹۴۵ تا ۲۰۱۶ در نظام بین‌الملل

Source: Center for systemic peace/ conflict trends

هاگن در مقاله‌ی خود تحت عنوان پیامدهای بین‌المللی منازعات هویتی اشاره می‌کند که درگیری‌های قومی، منحصر به داخل یک کشور نیست، بلکه پیامدهای این درگیری‌ها عموماً فراتر از مرزهای یک دولت می‌رود و باعث بی‌ثباتی در ساختار بین‌الملل می‌گردد. "بهترین مثال تأثیر منازعات قومی بر حیات دولت‌ها در نظام بین‌الملل را می‌توان تکه‌تکه شدن اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی نام برد" (lipset, 1993: 107-586).

به‌طور کلی منازعات هویتی دارای ویژگی‌های ذیل می‌باشند:

نخست، منازعات هویتی داخلی اغلب فراتر از مرزها پیش می‌روند و می‌توانند تمامی منطقه را بی‌ثبات کنند، برای مثال می‌توان به منازعات قومی و ملی متعدد در یوگسلاوی اشاره کرد؛ دوم، موفقیت گروه‌ها در یک‌سوی دنیا می‌تواند اغلب الهام‌بخش گروه‌های مشابه در آن‌سوی دیگر دنیا باشد؛

سوم، وجود و حضور فزاینده رسانه‌های بین‌المللی این منازعات را در سرتاسر جهان تشدید می‌کند؛

چهارم، از زمان پایان جنگ سرد، دخالت بین‌المللی رقیب ابرقدرت امکان‌پذیرتر و بیشتر رایج شده است؛

پنجم، آن‌هایی که در منازعات داخلی دخالت می‌کنند اغلب در پی استفاده از گردهمایی‌های بین‌المللی و فشار برمی‌آیند تا اهدافشان را پیش ببرند؛

ششم، منازعات اغلب منجر به هجوم آوارگان بین‌المللی می‌شوند؛  
هفتم، گروه‌های درگیر منازعه اغلب روابط قومی، دینی و ملی با گروه‌های ساکن در دولت‌های دیگر دارند.  
(حق‌پناه، ۱۳۸۷: ۶۹)

در نتیجه در عرصه داخلی دولت‌ها نیز با چالش‌های موجود به‌ویژه از ناحیه اقلیت‌های قومی-مذهبی و خیزش‌های هویت‌طلبانه مواجه شدند. به این معنا که تهدید دیگر جنس خارجی و یا برون‌مرزی ندارد بلکه سطح تهدیدات بالاتر رفته و ابعاد داخلی و خارجی به خود گرفته است؛ بنابراین دولت از دو ناحیه در معرض تهدید قرار گرفته است. تهدید خارجی که همان بازیگران دولتی هستند و تهدید داخلی که بازیگران غیردولتی می‌باشند.

باید گفت، رسوخ‌پذیری مرزها و تسری یافتن الگوهای خیزش‌های قومی باعث کم‌رنگ شدن اصل حاکمیت ملی در پرتو روند رو به رشد جهانی‌شدن به‌ویژه در حوزه‌ی رسانه‌ای، منجر به آسیب‌پذیری داخلی و افزایش سطح تهدید دولت می‌شود. (حق‌پناه، ۱۳۸۷: ۵۱) دولت‌ها نیز برای پاسخ‌دهی به این تهدیدات و جلوگیری از آسیب‌های وارده از ناحیه‌ی گروه‌های هویتی و همچنین ناکامی نظریه‌ی رئالیسم در تشریح وضعیت کشورهای جهان سوم، به نظریه‌ی موازنه‌ی قوای فراگیر روی می‌آورند.

### موازنه‌ی قوای فراگیر رویکردی جامع برای تحلیل تهدیدات کشورهای جهان سوم

مشهورترین نظریه‌پرداز موازنه‌ی قوای فراگیر، استیون دیوید می‌باشد. او در مقاله‌ی خود با عنوان "تشریح هم‌ترازی<sup>۱</sup> کشورهای جهان سوم" که در مجله‌ی دانشگاه کمبریج منتشر شد، به تشریح هر چه بیشتر مفهوم و عوامل تعیین‌کننده‌ی موازنه‌ی قوای فراگیر می‌پردازد. استیون دیوید، سؤالی را مطرح کرد که چرا کشورهای جهان سوم در حوزه‌ی سیاست خارجی، به‌صورت یکسان، هم‌تراز و مشابه رفتار می‌کنند؟ این سؤال جدی است که هنوز به‌طور واضح درک نشده است. در ادامه دیوید برای ناکافی و بسنده نبودن تئوری موازنه‌ی قوا به‌عنوان نظریه‌ی مسلط در جهان سوم و همچنین دلایل اینکه چرا موازنه‌ی قوا یک ویژگی ممتاز برای جهان سوم به‌شمار نمی‌آید توضیح می‌دهد. وی با ترسیم برخی از مفروضات قوا و ارائه‌ی شکلی صحیح از عناصر کلیدی موازنه‌ی قوا، توضیح می‌دهد که موازنه‌ی قوا به هیچ صورت در

جهان سوم قابل تطبیق و اجرا نیست. اگرچه که دیوید با برخی از مفروضات کلیدی موازنه‌ی قوا موافق است. به‌طور مثال دیوید با پایدار بودن تهدیدات نسبت به کنشگران دولتی<sup>۱</sup> موافق است؛ اما نکته‌ای که وی در تئوری خود اضافه می‌کند این است که رهبران دولت‌های جهان سوم، باید تمامی سطوح تهدیدات را مد نظر قرار بدهند. به عبارت دیگر، موازنه‌ی قوا، سطحی از تهدید خارجی را برای دولت‌ها متصور می‌شود که بقای دولت‌ها از ناحیه‌ی بیرونی مورد تهدید است، اما دیوید معتقد است که سطح تهدیدات، هم از بیرون و هم از داخل بقای دولت‌ها در جهان سوم را مورد تهدید قرار می‌دهد. در این راستا باید گفت بر اساس تعیین‌کنندگی سطح تهدیدات بیرونی و داخلی بر بقای دولت‌ها، رهبران دولت‌های جهان سوم، چه رفتاری را در محیط منطقه‌ای اتخاذ می‌کنند.

### موازنه‌ی قوا از منظر دیوید استیون

هم‌ترازی و یا صف‌آرایی زمانی اتفاق می‌افتد که یک دولت، سیاستش را در همکاری نزدیک با دیگر دولت‌ها به‌منظور به دست آوردن اهداف مشترک امنیتی بنیان دهد. از منظر استیون صف‌آرایی کشورها برای بقای خود در برابر قدرت‌ها یا تهدیدات برآمده از دیگر دولت‌ها، موازنه‌ی قوا تعریف می‌شود. نگرانی عمده‌ی کشورهایی که در یک تراز قرار می‌گیرند این است که چگونه از دستیابی به برتری یک دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌ها جلوگیری به عمل آورند. نیز، رفتار همه‌ی دولت‌های بازیگر در عرصه‌ی نظام بین‌الملل به همین شیوه پیش می‌رود. چرا که آن‌ها تشخیص می‌دهند که ظهور یک قدرت مسلط و هژمون در نهایت باعث تهدید بقای دولت می‌شود. به‌طور کلی موازنه‌ی قوا ماحصل شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل است و مهم‌ترین تهدیدی که باعث تهدید بقای دولت‌ها می‌شود، تهدید خارجی می‌باشد؛ اما ویژگی‌های داخلی دولت‌ها برای تشریح هم‌ترازی دولت‌ها با همدیگر، کاربرد ندارد. ویژگی‌های داخلی دولت‌ها نمی‌توانند عامل تعیین‌کننده در صف‌آرایی دولت‌ها در نظام بین‌الملل باشد. تنها عاملی که به این هم‌ترازی کمک می‌کند، تهدید خارجی است (David, 1993: 235, Vol 43).

### موازنه‌ی فراگیر

استیون دیوید معتقد است که برقراری موازنه‌ی فراگیر میان فشارهای "داخلی" و "خارجی" و مکان اصلی تهدیدات، توسط تصمیم‌گیرندگان، زمینه‌ی اصلی تصمیم‌گیری را شکل می‌دهد. به همین صورت،

1- State actors

هرگاه تهدید اصلی<sup>۱</sup> "داخلی" باشد ممکن است یک رژیم با یک قدرت "خارجی" متحد شود تا توان کافی برای مهار تهدید "داخلی" را به دست آورد. هرگاه تهدید اصلی و اولیه "خارجی" باشد ممکن است رژیم بازیگران "داخلی" جدیدی را بسیج کرده، به صحنه‌ی سیاست وارد نماید تا قدرت "داخلی" خود را وسعت بخشد و به دنبال ائتلاف با دولت‌هایی برآید که در معرض تهدید مشابه قرار دارند. موقعیت دقیق این تهدیدات و فرصت‌ها که رهبران با آن مواجه‌اند، بسته به زمان و از دولتی به دولت دیگر متفاوت است و نمی‌توان آن را پیشاپیش تعیین کرد؛ اما کمتر دولت جهان‌سومی هست که برای بقا مجبور به ایجاد تعادل‌های پیچیده‌ای نشده باشد (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۹۰: ۴۴).

استیون دیوید بر این عقیده است که رهبران جهان سوم با اتخاذ رویکرد موازنه‌ی قوای فراگیر رفتاری عقلانی را در پیش می‌گیرند که این رفتار متناسب با بستر کشورهای جهان سوم است.

یکی دیگر از اصولی که موازنه‌ی فراگیر به آن بیشتر می‌پردازد، مطرح کردن تهدیدات اولیه و ثانویه است. به نسبت دولت‌های دیگر، در جهان سوم، رهبران دولت‌ها تهدیدات اولیه و ثانویه‌ای دارند. تهدیدات اولیه تهدیدات داخلی هستند و تهدیدات ثانویه تهدیدات خارجی می‌باشند. رهبران دولت‌های جهان سوم، بیشترین منابع خود را صرف برطرف کردن تهدیدات اولیه و داخلی می‌کنند. در رابطه با تهدیدات اولیه، رهبران جهان سوم، به مانند دیگر دولت‌های نظام بین‌الملل عمل می‌کنند. ولی در جهان سوم تهدیدی اهمیت دارد که از فوریت و خطر بیشتری برخوردار باشد (David, 1993: 238). به عبارت ساده‌تر، مفروض دیوید بر این مبنا استوار است که دولت‌ها در وضعیت هرج و مرج، بر دفع تهدیدات اولیه و اولویت‌دار، به‌جای تهدیدات فرعی و ثانویه با کاربست منابع و قابلیت‌های خود تمرکز و تلاش بیشتری می‌کنند. (حق پناه، ۱۳۸۷: ۵۲)

در واقع، در برابر کل مفاهیم نظریه‌ی رئالیسم، موازنه‌ی فراگیر راهی اساسی را طی می‌کند که از برداشتی که والتز و مورگنتاو داشته‌اند متفاوت است. تنها تفاوت جوهری هم که موازنه‌ی فراگیر بر آن تأکید می‌کند، اهمیت و تأکید شایان بر وجود تهدیدات داخلی است. دیوید تحلیل می‌کند که در عین زمانی که دولت‌ها از ناحیه‌ی دیگر دولت‌ها تهدید می‌شوند، عوامل داخلی هم در کشورهای جهان سوم، بقای دولت را تهدید می‌کند. از سویی دیگر، با بین‌المللی شدن منازعات قوم‌مدارانه و تأثیر آن بر محیط بین‌الملل، دیوید این فرضیه‌ی والتز و مورگنتاو را به چالش می‌کشد که دولت‌ها تنها بازیگران اصلی و دنبال‌کننده‌ی منافع دولت‌ها هستند (David, 1993: 239).

1- Main threat



در موازنه‌ی فراگیر سؤالی اصلی این است که چگونه سیاست بر ابقای «من» بر سریر قدرت تأثیر می‌نهد؟ یا اینکه چگونه قدرت خارجی «قدرتم» را در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی که با آن مواجه هستیم حفاظت کند؟ (David, 1993: 239).

با وجود تفاوت‌های اساسی که میان کشورهای جهان سوم وجود دارد، شباهت‌های بنیادینی هم رؤیت می‌شود. این شباهت‌ها تبیین‌کننده‌ی این امر است که تهدیدات داخلی، به میزان تهدیدات خارجی می‌تواند بقای رهبران بر قدرت را به چالش بکشد. بر مبنای این رویکرد، همه‌ی این تغییرات به‌واسطه‌ی نقش پررنگ گروه‌های هویتی داخلی متضاد با اصل دولت انجام شده است؛ اما رهبران کشورهای داخلی به‌طور نامفهومی، در مقابل فشارها و چالش‌های داخلی بیشتر توجهشان را برای بقا در حکومت متمرکز کرده‌اند (David, 1978: 378).

دلایل عمده‌ی شیوع تهدیدات داخلی در جهان سوم، متعدد است. برخلاف دیگر دولت‌های خارج از محدوده‌ی جهان سوم، بخش عظیمی از دولت‌های جهان سوم، از استعمار قدرت‌های خارجی خارج شدند و برای خود کشورهایی ساختند که در گذشته وجود نداشته است. از این منظر، دولت‌های ساخته‌شده، بر اساس مرزهای طبیعی نبودند و به دلیل قراردادی بودن محدوده‌ی مرزها، این دولت‌ها، دولت‌های منسجم نه بلکه دولت‌های مصنوعی بوده‌اند. ادامه‌ی این وضعیت باعث شد که گروه‌های فروملی یا فراملی که در داخل این دولت‌های مصنوعی بودند، خود را بیشتر مدیون چیزی غیر از تابعیت اصلی و دولتی می‌دانستند و بر اساس منافع گروه فروملی یا فراملی خویش بیشتر عمل می‌کردند تا بر اساس منافع ملی. همچنین به‌جای شناسایی و معرفی خود با هویت ملی که برآمده از بطن دولت-ملت است، خود را با مسائل غیر جمعی شناسایی می‌کردند. به‌عنوان مثال هویت قومی، مذهبی یا دسته‌بندی‌های قومی (David, 1978: 378).

در این راستا هینه بوش و احتشامی در کتاب خود با عنوان "سیاست خارجی در کشورهای خاورمیانه" در مورد تضاد میان هویت فروملی یا فراملی با هویت دولتی بیان می‌دارند که روابط دولت‌ها در خاورمیانه، متأثر از چگونگی شکل‌گیری هویت است. هویت‌های فرادولتی و فرودولتی با هویت دولتی در رقابت هستند و الهام‌بخش جنبش‌های فرادولتی و محدودکننده‌ی رفتارهای صرفاً دولت‌محور می‌باشند. در حقیقت آنچه مانع تحکیم نظام دولت-ملت در کشورهای جهان سوم به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه شده است، شکاف‌های عمیق ناشی از مسائل تحمیلی بیرونی است. وجود مرزهای غالباً قراردادی و ناسازگاری میان دولت‌ها و هویت‌های ملی، به این معناست که هویت‌های فرودولتی و فرادولتی، وفاداری به یک دولت خاص را به چالش می‌طلبند (هینه بوش و احتشامی، ۱۳۹۰: ۲۸-۱۸).

با این نگاه که در هم تنیدگی تهدیدات داخلی و خارجی مشخصه‌ی اصلی جهان سوم است؛ رهبران جهان سوم و شورشیان داخلی به یک اندازه، به دنبال حامی خارجی برای پیشبرد منافعشان هستند. درخواست آن‌ها چه برای کمک برای رفع تهدید باشد و چه برای حفاظت رهبری رژیم از تهدیدات، از سوی کشورهای خارجی پذیرفته می‌شود. تهدید داخلی که یک امر رایج در جهان سوم می‌باشد، ابزار ایده‌آل‌تری برای پیشبرد منافع کشورهای خارجی است (David, 1993:379). به تعبیر احتشامی که همین رویکرد را نسبت به خاورمیانه به‌مثابه‌ی یک مجموعه‌ی منطقه‌ای جهان‌سومی می‌داند، دولت‌های خاورمیانه در پی یافتن حامیان خارجی و منابع لازم برای نبرد قدرت منطقه‌ای هستند. (احتشامی، ۱۳۹۰: ۲۱) در برابر تهدیدات داخلی هم وابستگی به دولت‌های خارجی خاصاً قدرت‌های بزرگ وجود دارد. هر جا منافع رژیم‌های محلی با منافع حامیان قدرتمند آن‌ها هم‌پوشانی شود، منطق حکومت در راستای اتحاد با یک قدرت بزرگ قرار می‌گیرد و دولت‌ها با حامی جهانی خود هم‌نوا می‌شوند تا جلوی تهدیدات داخلی را بگیرند. البته این اتکا به کشورهای خارجی هم خالی از هزینه‌های خطرناک نبود. بنابر بسترهای فرهنگی که در کشورهای جهان سوم وجود دارد، اتکا کردن بیش از حد دولت جهان‌سومی به کشورهای خارجی، عمدتاً با خطر سرنگونی داخلی همراه می‌شود (احتشامی، ۱۳۹۰: ۳۶-۲۷).

به‌طور واضح، موازنه‌ی فراگیر نظریه‌ای است برای تبیین سیاست داخلی و خارجی کشورهای جهان سوم که دولت‌های جهان‌سومی در راستای توازن میان چالش‌های موجود داخلی و محیط پرخطر خارجی، با توجه به منابع و امکانات موجود، در این دو محیط اعمال می‌کنند. به‌طور خلاصه مهم‌ترین مؤلفه‌های موازنه‌ی فراگیر عبارت‌اند از:

- دو چالش عمده بقای دولت مستقر را تهدید می‌کنند؛ تهدیدات داخلی و تهدیدات خارجی؛
- مقابله با تهدیدات داخلی در اولویت بالاتری قرار دارد و تهدیدات خارجی در مراتب بعدی مقابله قرار می‌گیرد؛
- به دلیل تشکیل مصنوعی کشورهای جهان سوم، گروه‌های قومی بسیاری به‌صورت غیر طبیعی در داخل هر کدام از کشورها قرار دارند که این گروه‌ها توانایی اثرگذاری بر بقای دولت مستقر را دارند؛
- دولت از یک گروه اکثریت نمایندگی می‌کند و نقش دیگر گروه‌های قومی - مذهبی در فرایندهای ساختاری دولتی نادیده گرفته می‌شود؛
- گروه‌های قومی و دولت مستقر برای پیشبرد منافعشان، از کشورهای خارجی استمداد می‌طلبند؛

- جنگ ماهیت اصلی خود را از دست داده است و احتمال وقوع جنگ میان دولت‌های جهان سوم کمتر است؛
- حمایت از گروه‌های قومی داخلی ناراضی بهترین مکانیسم برای کشورهای خارجی دارای منافع برای ساقط کردن رژیم مستقر است.

بنا بر آنچه یاد شد، رژیم‌های موجود در کشورهای جهان سوم به دلیل تکوین مصنوعی و رقیق شدن مرزهای دولت-ملت، از ناحیه‌ی تهدیدات داخلی که شامل گروه‌های قومی-مذهبی می‌شوند، مورد آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به تهدیدات خارجی هستند. گروه‌های قومی نیز پتانسیل بالقوه‌ای در جهت به خطر انداختن ماهیت و شکل دولت در جهان سوم دارند.

### مسئله هویت در خاورمیانه

مایکل بارنت در کتاب دیالوگ بین عرب‌ها و در مقاله‌ی مشهور خود به نام هویت و اتحادها در خاورمیانه، به نحو متقاعدکننده‌ای ضمن مهم شمردن هویت و هنجارها در شکل‌گیری الگوهای رفتاری بازیگران خاورمیانه، درک سیاست در جهان عرب را بدون توجه به این موضوع کامل نمی‌داند (Barnett, 1999, 275). همچنین بارنت و تلهامی در کتاب هویت و سیاست خارجی با نشان دادن سطوح مختلف تحلیلی درصدد آن هستند که توضیح دهند هویت‌های گوناگون به‌عنوان بازیگران امنیتی اصلی، چگونه وارد بازی شده‌اند و چگونه برخی رهبران را محدود و الزاماتی را برای سایرین تحمیل کرده‌اند. (Telhami & Barnett, 2002).

به همین ترتیب، به واسطه‌ی هویت‌های متعارض و گاهاً متضاد در خاورمیانه سه سطح (ملی، فراملی و فروملی) و عدم رابطه مناسب میان این سه نوع هویت، تعارض هویتی و نقشی به وجود می‌آید که ماحصل و نتیجه‌ی آن، بی‌نظمی و بی‌ثباتی در محیط امنیتی خاورمیانه می‌باشد. در حقیقت سطح هویت جمعی یا هویت ملی شکل نگرفته است. درنهایت اینکه یک مای مشترک مبتنی بر فهم و درک متقابل و مشترک نسبت به پدیده‌ها در خاورمیانه شکل نگرفته است.

### سطح تحلیل فروملی

مسئله هویت در خاورمیانه به سمتی می‌رود که تمایل توده‌های دولت‌های خاورمیانه نه به سمت هویت دولتی و ملی، بلکه به سمت و سوی هویت‌های فرادولتی مثل پان‌عربیسم و پان‌اسلامیسم برود.

هویت‌های فروملی هم یکی از پیامدهای مرزبندی‌های برآمده از تصمیم‌های استعماری و غربی در خاورمیانه می‌باشد. باوجود اینکه دولت از منظر رئالیستی در خاورمیانه وجود دارد، اما شماری از بازیگران فروملی به‌عنوان بازیگران امنیتی در خاورمیانه وجود دارند که به‌طور موفقیت‌آمیزی مفهوم هویت ملی را با چالش مواجه می‌کنند. در همه‌ی کشورهای خاورمیانه، اقلیت‌های قومی بسیاری وجود دارند. به‌عنوان مثال کردها به‌عنوان بزرگترین اقلیت بدون دولت در منطقه خاورمیانه هستند. علاوه بر کردها اقلیت‌های قومی مثل دروزی‌ها، ترکمنان و اقلیت‌های مذهبی مثل علوی‌ها، مسیحی‌ها و یهودی‌ها در کشورهای خاورمیانه وجود دارند (هینه بوش، ۱۳۸۵: ۲۷۲).

این هویت‌ها همواره درصدد هستند که هویت خود را حفظ کنند. به همین دلیل آن‌ها در چالش‌های هویتی فروملی معمولاً از آن دسته از هویت‌ها حمایت می‌کنند که به حقوق اقلیتی آن‌ها احترام گذاشته و محدودیتی برای آن‌ها اعمال نمی‌کنند (هینه بوش، ۱۳۹۰: ۲۹).

در کشورهایی که دولت-ملت سازی را نسبتاً با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند، هرچند که نزاع‌های فرقه‌ای در آن‌ها کمتر دیده می‌شود، اما کماکان این مسئله یکی از مشکلات اساسی این کشورها محسوب می‌شود. به‌عنوان مثال درحالی که ملت‌سازی در ترکیه و ایران غیر عرب با بیشترین موفقیت همراه بوده است و ملت‌های مدرنی را پیرامون هسته‌های قومی و زبانی غالب و رایج خود با موفقیت چشم‌گیر، ساخته‌اند، اما با وظیفه پایان نیافته‌ی ادغام اقلیت مواجه هستند. ترکیه با گروه‌های فرودولتی کردها در جنگ است که نه می‌توانند آن را با هویت ملی خود همگون سازند و نه به آن‌ها حقوق کامل اعطا کنند و نه اجازه جدایی به آن‌ها بدهند (روچی، ۱۳۹۵: ۱۹۰).

اما نکته‌ای که در این خصوص بسیار مهم است، منازعات و کشمکش‌هایی است که این نوع هویت‌ها در منطقه خاورمیانه به وجود آورده‌اند. این هویت‌های فروملی و قومیت‌ها که به‌طور پیوسته در طول مرزهای کشور پراکنده‌اند، موجب دامن زدن به منازعات منطقه‌ای شده‌اند و باعث شده دولت‌های درگیر منازعات مرزی با یکدیگر شوند و یا به‌واسطه حمایت از این گروه‌های مخالف، متهم به دخالت در امور داخلی یکدیگر شوند (هینه بوش، ۱۳۹۰: ۲۹).

### مسئله هویت در سطح ملی

از منظر اسمیت، هویت ملی عبارت است از: "گروهی از مردم که دارای سرزمین تاریخی، اسطوره‌های تاریخی و حقوق مشترک هستند و مهم‌ترین کارکرد آن نیز در جوامع مدرن تفکیک یک ملت از ملتی دیگر با تکیه بر آگاهی مشترک حول مفهوم یا مفاهیم تعریف‌شده جمعی" (Smith, 1991: 14-15) اگر مبنای

تعریف هویت ملی این باشد، هویت ملی در خاورمیانه در حال تکوین است. در خاورمیانه به جز ایران و مصر که دارای سرزمین تاریخی و اسطوره‌های مشترک هستند، کشورهای دیگر تنها گروه‌های دارای پرچمی تلقی می‌شوند که میان هویت دولت و هویت ملت آن‌ها تمایز وجود دارد. از منظر ساختاری مثل تأثیر استعمار در شکل‌گیری هویت ملی و از منظر منطقه‌ای مثل تأثیر عوامل مذهبی و سنتی، هویت ملی در خاورمیانه را با چالش مواجه کرده است.

به اعتقاد کوماراسومی، مسئله هویت در خاورمیانه هنوز هم در حال تکوین است. بیشتر از سه قرن از تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی گذشته است، واقعه‌ای که به ظهور بیشتر کشورهای خاورمیانه به شکل مستقل منجر شده است اما این کشورها هنوز برای تعریف، تصور و حفظ یک هویت ملی جامع و منسجم از توانایی لازم برخوردار نشده‌اند؛ و در مقابل تمامی این کشورها از اقلیت‌های متعدد قومی و نژادی، فرهنگی، مذهبی و زبانی ترکیب شده‌اند. به همین خاطر این کشورها هنوز موفق نشده‌اند به یک هویت ملی که عدم تجانس موجود در جمعیت آن‌ها نیز در آن منعکس شده باشد دست یابند. کشورهای خاورمیانه از نظر داخلی و جمعیتی متنوع و گوناگون هستند و از این‌رو امکان تحمیل یک هویت ملی به شکل خاص از بالا در این جوامع وجود ندارد. این برای کلیت منطقه صدق می‌کند. کلیت منطقه از تشخیص، تعریف و تعیین هویت ملی که متضمن حل اختلافات و تنوعات قومی و فرهنگی باشد ناتوان است. از نظر او فرآیند سایکس پیکو، یک فرآیند همراه با بحران بود که این بحران دامن کشورهای خاورمیانه را خواهد گرفت. تجزیه امپراتوری عثمانی به شکل‌گیری دولت‌های جدیدی انجامید که از نظر درونی نه متجانس بودند و نه متحد. آن‌ها توسط مرزهای مصنوعی شکل‌گرفته بودند که درون خودشان فاقد هرگونه حس اتحاد و همبستگی بودند. آن‌ها با حداقل نگرانی و توجه در مورد مقولاتی مثل مردم، جغرافیا یا تاریخ ساخته شده بودند. درنهایت با گروه‌های قومی و ملی متفاوت در درون یک دولت که دور هم جمع شدند مواجه شدیم و یا اینکه یک گروه قومی و ملی در میان کشورهای مختلف جدیدالتأسیس پراکنده شدند. از مورد اول می‌توان لبنان را مثال زد که اقوام و مذاهب گوناگون در درون یک واحد دولتی جدید دور هم جمع شدند. از مورد دوم می‌توان به موضوع کردهای پراکنده شده در ایران، عراق، سوریه و ترکیه اشاره کرد (kumaraswamy: 2006,63-65).

برخی از جوامع خاورمیانه برای برخورد با مشکل هویت ملی، تلاش کردند این موضوع را از طریق مذهب، یعنی مهم‌ترین و نافذترین عامل موجد هویت فردی و اجتماعی<sup>۱</sup> حل کنند. دولت‌های خاورمیانه به واسطه پیشینه‌های تاریخی متفاوتی که داشتند، نتوانسته بودند شرایطی را فراهم آورند که طی آن تقسیم

کار، تفکیک دین از سیاست و ملی‌گرایی که از ابزارهای مهم تکوین هویت ملی در دولت‌های مدرن اروپا به وجود آمد، فراهم کند. نخبگان خاورمیانه برای تعریف و ایجاد هویت ملی با شرایط کاملاً متفاوتی مواجه بودند، برخلاف غرب، نخبگان حاکم در خاورمیانه برای ایجاد هویت ملی هم با دو نیروی بسیار مهم اجتماعی یعنی سنت و مذهب مواجه بودند و نمی‌توانستند نفوذ نیروهای خارجی و فراملی را نادیده بگیرند (قهرمان پور، ۱۳۸۱: ۲۹). به همین دلیل، گاهی مذهب، نژاد، قومیت و زبان به صورت مقطعی تبدیل به منبع اصلی روایت هویت ملی می‌شود ولی بعد از گذشت مدت زمانی به دلیل ناتوانی در عدم استمرار این روایت، هویت هم با اخلال مواجه می‌شود. حکایت ناکامی جنبش‌های ناسیونالیستی در دنیای غیر غربی را تا حد زیادی می‌توان معلول همین مسئله دانست (قهرمان پور، ۱۳۸۱: ۳۴۰).

### مسئله هویت در سطح منطقه‌ای

منطقه‌ی خاورمیانه با بحران‌هایی مواجه است که از سطح داخلی این کشورها نشأت می‌گیرد و به داخل منطقه نیز تسری می‌یابد. بحران هویت یکی از این بحران‌ها می‌باشد که از درون کشورها برخاسته و به داخل منطقه نفوذ می‌کند. ایران از جمله کشورهایی است که مسئله بحران هویت درون آن وجود ندارد و مای ایرانی بودن در آن تکوین یافته است. ولی در مورد باقی کشورهای خاورمیانه این مسئله صدق نمی‌کند.

به طور مثال پلاسکو در ضمن اینکه بر تفرقه‌های نژادی، قومی و مذهبی کشورهای خلیج فارس صحنه می‌گذارد، معتقد است که روابط نوسان‌دار بین حلقه‌های متحدالمرکز مردم و دولت‌ها توصیف کرد. او اضافه می‌کند که نیروهای داخلی و خارجی بر تحول هویت‌ها و نهادهای سیاسی موجود در منطقه تأثیر می‌گذارند (سیف زاده، ۱۳۸۲: ۹۸).

علاوه بر آن، بحران هویت که به فقدان شکل‌گیری هویت جمعی مشترک در سطح یک جامعه سیاسی اطلاق می‌شود، به خاطر وجود تعلق خاطرهای سنتی (تعارض‌های قومی-ملی و اختلافات مذهبی) و ساختاری جدید (اختلافات ارضی، رقابت‌های اقتصادی و ساختار قدرت در منطقه) محیط داخلی کشورهای منطقه را با بحران مستمر روبرو کرده است (همان، ۲۵).

با این وصف مسئله هویت در سطح منطقه‌ای در پنج مورد قابل بحث است:

اول: موجب شد وفاداری کردن به یک دولت خاص در جهان عرب در جایی که مقارن با یک ملت مشخص باشد، با هویت‌های مردمی قدرتمند در قالب جوامع بزرگتر، همچون ملت عرب و امت اسلامی، کمرنگ و محدود شود. بر این اساس در برخی اوقات سران دولت‌ها در برابر الزامات فرادولتی، سرسختانه

از حاکمیت دولت دفاع کرده‌اند و در برخی جهات از هویت‌های فراملی مثل پان عربیسم. نتیجه این امر نوعی دوگانگی را در بین کشورهای این منطقه ایجاد کرده که موجب سردرگمی نخبگان حاکم، بین اینکه مصلحت ملت (پان عربیسم) را رعایت کند و یا به مصلحت نظام دولت در سیاست خارجی توجه کند، شده است (Korani, 1987: 47-74).

دوم: موجب شد استحکام و یکپارچگی نظام دولت-ملت در خاورمیانه با مانع مواجه شود. به این معنا به جای اینکه مردم به دولت‌های خودشان وفادار باشند، به هویت‌های فراملی و فراملی پایبندی نشان دادند. این امر نه تنها پیامدهایی همچون اختلاف مرزی بی‌پایه و تنش‌هایی بی‌اساس میان دولت‌ها و هویت‌های ملی و گرفتاری نظام دولت در بستری از هویت‌های سیال چندگانه به همراه داشته، بلکه همچنین باعث شد مفهوم منافع ملی که طبق مفروضات واقع‌گرایی اساس و شالوده سیاست خارجی کشورها محسوب می‌شود، در خاورمیانه مبهم و نامشخص بماند (هینه بوش، ۱۳۹۰: ۲۸).

سوم: به اعتقاد آن‌ها هویت‌های مشترک عربی و اسلامی در هسته نظام منطقه‌ای خاورمیانه، مهمترین اصل نظام وستفالیایی یعنی احترام به حاکمیت و استقلال را همواره با تهدید مواجه کرده است. چرا که از یک طرف این نخبگان ناگزیر بوده‌اند برای جلب رضایت توده مردم که خواهان توجه به هویت عربی و اسلامی هستند، همواره در مرز این دو حرکت کنند و از طرف دیگر به دلیل وجود قومیت‌ها در اغلب کشورهای خاورمیانه و نیز قدرت هویت پان عربی، بکوشند از این دو برای افزایش نفوذ خود در نظام منطقه‌ای بهره گیرند. در دوره‌ای کشورهای چینی، مصر، عراق و سوریه زمانی هرکدام داعیه‌ی رهبری جهان عرب و رهبری پان عربیسم را داشتند، ولی در واقع همه‌ی این‌ها در واقع ابزاری برای تقویت انسجام در داخل و قدرت کشور خود در منطقه نگریسته می‌شد (روحی، ۱۳۹۵: ۱۸۸).

چهارم: به اعتقاد هینه بوش، به خاطر وجود همین هویت‌های فراملی، نوع خاصی از شیوه حکومت‌مداری در جهان عرب ایجاد شده است که به نوبه خود جالب توجه است. به باور او، در اغلب کشورهای عربی، دولت‌های عرب یک هسته حاکم تشکیل داده و آن را با دو ایدئولوژی فراملی (اسلام و عربیت) و پیوندهای قبیله‌ای و قومی و فرقه‌ای پیوند زده‌اند. این شیوه حکومت‌داری در جهان عرب منجر به ظهور یک دور باطل شده است. به این معنی که دولت-ملت‌سازی از بالا و با توسل به اصل حاکمیت موجب کاهش بسیج توده‌ها و نارضایتی آن‌ها از عدم توجه به ایدئولوژی‌های فراملی شده است و این در حالی است که در نظام وستفالیایی، بسیج توده مردم در دولت-ملت‌سازی نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. فرمول فوق را می‌توان در مورد بسیاری از دولت‌های جهان عرب به کار برد. آل سعود در عربستان از یکسو با

توسل به ایدئولوژی اسلام‌گرایی رادیکال در سطح منطقه‌ای دست به فعالیت می‌زند و از سوی دیگر از طریق پیوند خود با وهابیون در سطح داخلی، به حکومت‌داری می‌پردازد (Hinnebusch, 2003: 57).

پنجم: به اعتقاد هیینه بوش چون مرزها در جهان عرب نفوذناپذیری الگوی وستفالیایی را ندارند و گزاره‌های ایدئولوژیک و تأثیرات آن به‌آسانی خطوط مرزی را در می‌نوردند، بنابراین همه دولت‌ها به کنش‌های یکدیگر بسیار حساس بوده و در برابر جنبش‌های فرادولتی نظیر پان عربیسم و پان‌اسلامیسم خود را آسیب‌پذیر احساس می‌کنند. به همین دلیل هم می‌توان گفت که هویت‌های فراملی هم متمایل به ایجاد اختلاف است و هم همکاری. به‌علاوه رقابت دولت‌ها با هدف هدایت و تعریف جنبش‌های فراملی ممکن است منجر به نزاع در درون و یا در میان این‌گونه جوامع شود. (هیینه بوش، ۱۳۸۵: ۲۸۴).

### مسئله هویت در خاورمیانه در سطح ساختاری

از آنجایی که نظام دولت‌ها در خاورمیانه بر اساس روش تحمیل از سوی دولت‌های استعماری به‌خصوص انگلیس و فرانسه بوده است، این روش تحمیل اولاً باعث شد که نظام دولتی در خاورمیانه بر اساس شرایط و اقتضات درونی و بومی خاورمیانه شکل نگیرد و دوماً باعث شد که تطابق و استحکام میان دولت-ملت شکل نگیرد. پیامدهای این روش تحمیل نظام دولت از سوی دولت‌های استعماری غربی در چند بحث قابل تحلیل است:

اول: این روش، به دامنه بحران هویت دولت‌های معاصر در منطقه افزوده است. به‌جای اینکه مرزها در خاورمیانه طبیعی و بر اساس آرمان‌ها و خواسته‌های بومی منطقه ترسیم و تفکیک شود، به‌صورت تحمیلی و خودسرانه و آن هم توسط قدرت‌های غربی و بر اساس منافع خود آن‌ها ترسیم و تقسیم شد و این امر نظام دولت مدرن در خاورمیانه را به واحدهای سیاسی تبدیل کرده است که رقابت بخش بسیار مهمی از این تقسیم‌بندی شده است (Ayoob, 1995: 133).

هیینه بوش معتقد است که این روند نه تنها پتانسیلی را که می‌توانست به یکپارچگی فرهنگی در قالب امت اسلامی بیانجامد، نابود کرد، بلکه همچنین موجب شد پیوندهای اقتصادی و ارتباطی کشورهای این منطقه در قالب مرکز-پیرامون به سمت غرب سوق و جهت یابد. (هیینه بوش، ۱۳۸۵: ۲۷۱) به همین دلیل دولت‌های عرب و جنبش‌های پان عربی، مثل مصر و سوریه در دهه ۱۹۶۰، ۱۹۵۰ به دنبال وحدت در قالب پروژه‌ای مثل جمهوری متحده عربی برونند و عراق نیز نوعی تلاش بیسمارکی همراه با خشونت برای انضمام و الحاق کویت به سرزمین خود انجام دهد (همان، ۲۷۷).



دوم: این روش غربی باعث شد وفاداری به هویت‌های فرمولی افزایش پیدا کند. یکی از پیامدهای مهمی که ایجاد دولت‌های ساختگی توسط استعمار در منطقه بر جای گذاشت، تداوم وفاداری به هویت‌های فرودولتی (عشیره‌ای-مذهبی) گذشته بود. هویت‌هایی که در مرزهای مختلفی که تحمیلی بودند، پراکنده شدند و چون از این مرزهای تحمیلی و تصنعی ناراضی هستند به دنبال یک ایجاد ملت هستند. این وضعیت به نوبه خود منازعات میان دولت‌های منطقه دامن زده است. بهترین نمونه این روند را کردهایی می‌توان دانست که دولت‌های میزبان آن‌ها بارها در رقابت‌هایشان با یکدیگر از آن‌ها استفاده کرده‌اند. رویکرد این کشورها به کردها، بارها به کشمکش بین دولتی و منازعه بین این چهار کشور ایران، ترکیه، سوریه و عراق منجر شده است (Gause, 1992:446).

سوم: قدرت مستمر هویت‌های فرادولتی مثل پان‌عربیسیم و پان‌اسلامیسم است که به دنبال وحدت گمشده فرهنگی هستند. این هویت‌ها که بر اساس برپایی دولت‌های دست‌نشاندهی غرب در منطقه و سیاست‌های استعماری غرب شکل گرفت، تعریف یک هویت ملی جامع و منسجم را در دولت‌های منطقه مشکل ساخته است. می‌توان گفت که قدرت هویت فرادولتی و فقدان دولت-ملت‌ها به طور منطقی باعث نوعی نظام منطقه‌ای متفاوت و حتی منحصر به فرد در مرکز عرب خاورمیانه شده است که از منظر برخی از محققان خاورمیانه به جای اینکه جهان عرب در نظام بین‌الملل از اجتماعات سیاسی مستقل در نظر گرفته شود که مرزهای ما و آن‌ها را متمایز می‌کند، شاید بهتر باشد که آن به عنوان مجموعه‌ای از واحدهای خودمختار شبه نفوذپذیر نگریسته شود (hinnebich, 2003: 61).

### میان هویت و امنیت؛ تحلیل امنیتی خود و دیگر

مطالعات امنیتی سنتی به ارزش‌های وستفالیایی و ارزش‌های دولت-ملتی استوار بود و امنیت در سطح دولت بررسی می‌شد (Jarvis & Holland, 2015: 51). تا پایان جنگ سرد، هدف و مرجع امنیت بقای دولت‌ها و محافظت از مرزها و اراضی سرزمینی بود ولی بعد از جنگ سرد و بخصوص بعد از اینکه منازعات قومی و مسئله هویت بعد بین‌المللی بر خود گرفت، علاوه بر اینکه مسئله دولت به مثابه مرجع و هدف امنیت با شک و تردید مواجه شد، پژوهشگران بسیاری، به بررسی مسائل هویتی و چگونگی تأثیرگذاری مسئله هویت بر امنیت پرداختند (mikail, 2016: 340).

با این حال آنچه این بازیگران از امنیت درک می‌کنند، متنوع و وابسته به تصورات امنیتی و تهدیدات از سوی دیگر بازیگران می‌باشد. حتی در رویکرد دولت‌محور، ادراک امنیت متفاوت است (Ibid, 340).

برای روشن شدن این تفاوت ادراکی و نقش عوامل غیرمستقیم در امنیت بازیگران هویتی جدید و مختلف، الزامات جدیدی به مطالعات امنیتی افزوده شد (Williams, 2008: 6).

برای اجرای این الزامات مطالعات امنیتی شروع به رعایت نقش هویت و شکل‌گیری هویت‌ها چه دولتی و چه غیردولتی کرد. رعایت این الزامات به دلیل درک بیشتر و واضح‌تر از دیدگاه‌های امنیتی و تهدید انجام شد. به‌طور کلی دو دیدگاه امنیتی در مورد اینکه امنیت چطور می‌تواند فراهم شود وجود دارد.

۱. سنتی/واقع‌گرایانه که امنیت جز از طریق حصول جنگ و منابع مادی تأمین نمی‌شود. دولت هدف و مرجع امنیت است.

۲. مکاتب انتقادی جدید که نشان می‌دهند امنیت خود ذاتاً یک پدیده قدرتمند نیست. امنیت با پدیده‌هایی مثل آزادی، عدالت و حقوق بشر تضمین می‌شود (Jarvis & Holland, 2015: 18).

از دیدگاه مکاتب انتقادی امنیت، حصول امنیت از راه جنگ و از طریق منابع مادی تأمین نمی‌شود. بلکه امنیت گذشته از اینکه توسط منابع غیرمادی مختلفی مثل هویت، فرهنگ، اعتقادات مشترک تأمین می‌شود، به این منابع غیرمادی اهمیت فراوانی قائل است. نظریه ساختارگرا، آنچه را عملاً منطق، فرهنگ و ساختار کارکردی آنارشیستیک نظام بین‌الملل تعیین می‌کند، محو می‌کند (wendt, 1999, 314).

نکته مهم برای منتقدان رئالیست این است که واقعاً مرجع امنیت چه کسی است؟ آیا دولت مرجع امنیت و هدف امنیت است یا خیر؟ اگر هدف و مرجع امنیت دولت‌ها نیستند، انسان‌ها مرجع و هدف امنیتی هستند؟ اگر اینگونه باشد، کدام افراد هدف امنیت هستند و چه چیزی را برای تولید امنیت خود تقاضا می‌کنند؟ (Jarvis & Holland, 2015: 105).

معنای هویت در مطالعات امنیت، مبتنی بر تمایز «خود»<sup>۱</sup> و «دیگری»<sup>۲</sup> استوار است (Abrams & Hogg 1999: 2) بوزان با تکیه بر اینکه ساختار مادی قدرت و امنیت فروپاشیده است و شکل دیگری از امنیت که مبتنی بر هویت تشکیل یافته است معتقد است که مباحث هویتی، از یک «خود» و از یک «دیگری» تشکیل شده است که «خود» تنها در ارتباط با یک «دیگر» قابل تعریف است (buzan, 2005: 5) ونت در توضیح ساختار اجتماعی مبتنی بر روابط دشمن، رقیب یا دوست، بارها از مفاهیم «خود» و «دیگر» استفاده می‌کند (wendt, 1999: 315). بوزان برای تعریف مبسوط‌تر هویت به معنای «خود» و «دیگر»، آن را در یک فضای اجتماعی پیچیده‌تر بحث می‌کند. از منظر بوزان، هویت و یا «خود» و «دیگر»

1- Self  
2- Other

به بازیگران جمعی اعم از کشورها، ملت‌ها، گروه‌های مذهبی، گروه‌های فشار و یا هر چیز دیگر اطلاق می‌شود. مفهوم «خود» در بافت روابط بین‌الملل به مفهوم هویت جمعی «ما» که بازیگرانی در یک سطح بزرگ‌تر را تشکیل می‌شود، نزدیک است. منطق «خود» و «دگر» نهفته در هویت، دست کم برای نظام‌های بین‌المللی پیشین، بر جهانی دلالت دارد که بیشتر حالتی رئالیستی داشته و در آن، همکاری در سطح جهانی به علت کمبود وابستگی متقابل، کاری سخت و ایجاد منازعه آسان خواهد بود. ولی آنطور که تحولات مربوط به نظام بین‌الملل اتفاق می‌افتد، تعریف «خود» در مقابل «دگر» نوعی گرایش به امنیتی کردن روابط متقابل را در بر می‌گیرد که تنها با توسعه نظام‌های اجتماعی پیچیده‌ای می‌توان آن را خنثی کرد که در آن‌ها ایجاد اختلاف مثبت امکان‌پذیر است (Buzan, 2005: 6). بنابراین، ساختار اجتماعی نظام بین‌الملل را می‌توان بر اساس روابط دشمنان، رقبا یا دوستان توصیف کرد.

هویت‌های اجتماعی شامل پایگاه‌های نژادی، قومی، جنسی، مذهبی و ملی است. این هویت‌ها در ارتباط با «دیگران» مهم تلقی می‌شوند. همان‌گونه که ایده‌های خود را بیان می‌کنند، از طریق تعامل اجتماعی با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند. بنابر مباحث مذکور، هویت همیشه مبتنی بر ایجاد یک سلسله مراتب بین درگیری‌های خشونت‌آمیز یا صلح‌آمیز بین دو قطب ایجاد می‌شود (mikaeil, 2016: 342).

در مورد درگیری‌های خشونت‌آمیز هویتی، می‌توان مثال نسل‌کشی‌هایی که نازی‌ها برای از بین بردن یهودی‌ها استفاده کردند را بیان کرد. در مورد قطبیت صلح‌آمیز، ویور معتقد است که «دیگر» برای اروپا، نه روس است و نه اسلام‌گرایان، بلکه «دیگر» اروپا، گذشته اروپا است. کشورهای اروپای غربی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، به تدریج تاریخ رقابت و جنگ خود را به‌عنوان «دیگر» می‌دیدند که می‌خواستند «خود» جدیدشان (اتحادیه‌ی فعلی اروپا) را در مقابل آن تعریف کنند. این حرکت بی‌مانند، آن‌ها را قادر ساخت تا بدون یافتن یک دشمن بیرونی، به امنیت زدایی از روابطشان با یکدیگر بپردازند. این نوع رفتار صلح‌آمیز «خود» و «دگر» در سپهر جامعه‌ی بین‌الملل می‌تواند تعریف شود (Buzan, 2005: 32). در بعد منطقه‌ای خاورمیانه، منازعه خشونت‌بار میان «خود» و «دیگر» را می‌توان به منازعه عرب و غیر عرب، مسلمان و غیرمسلمان تقسیم‌بندی کرد. کمااینکه در مورد قطبیت صلح‌آمیز می‌توان به همکاری عرب و غیر عرب مثل کمک‌های سوریه به ایران در زمان جنگ ایران و عراق اشاره داشت. دستور کار کلی هویت این است که قطبیت، همیشه آن سوی محور هویت می‌باشد. پس می‌توان اینطور در نظر گرفت که هویت همیشه همراه با تفاوت است (mikaeil, 2016: 341).

با توجه به نظر وندت، شناسایی یک عمل بین‌ذهنی است که می‌تواند منافع را تعیین کند. پس هویت یک دولت یا گروه قومی، نژادی محصولی از اقدامات برای تشکیل هویت در سطح داخلی است. اینکه

هویت چطور و چگونه ساخته می‌شود، بحث جدا است اما نظر وندت این است که هویت با نمادها، اسطوره‌ها، باورها و آداب و رسوم ساخته می‌شود که برآیند آن حافظه جمعی می‌باشد (Wendth, 1999: 317). بر اثر اهمیت جدی بحث هویت در مطالعات امنیتی جدید، رویکردهای قدیمی و سنتی امنیت دیگر پاسخ‌گوی نیازهای امنیتی و تفسیر و تحلیل وضعیت امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی نیستند. از دیگر سو، با مهم شدن مباحث گروه‌های قومی، هویت و حقوق بشر، مطالعات امنیتی جدید که بر رویکرد هویت و بشر اتکا دارد، مهم‌تر می‌شود. نقطه‌ی اتکای ادراکات و مرجع و نقطه‌ی تهدید، رویکردهای نوینی هستند. به عبارت بهتر، تعاملات بین‌ذهنی و ادراکات که در فرآیند شکل‌گیری هویت دیده می‌شوند نقش مهمی در امنیت و تهدید دارند. مطالعه هویت به‌عنوان عامل تعیین‌کننده امنیت و تهدیدات در مطالعات امنیت نقش برجسته و مهمی دارند. چون فرض بر این است که در مطالعات امنیتی جدید، هدف و مرجع امنیت «خود» است و علت تهدید و بی‌ثباتی «دیگری» می‌باشد (Mcsweeny, 1999: 103).

## هویت و امنیت

همان‌طور که تحلیل شد، پدیده‌ی هویت، ادراک امنیت و تهدید را از طریق خود و دیگری تحلیل می‌کند. «دیگر» همیشه منبع تهدید و ناامنی است و «خود» همیشه هدف و مرجع مشخص امنیت می‌باشد. در مطالعات امنیتی جدید، «خود» و «دیگری» و خود همیشه عامل و معلول امنیت می‌باشد (mikaeil, 2016: 343)

بر علاوه، پدیده‌ی جهانی‌شدن دو سؤال را در حوزه‌ی مسائل امنیتی به وجود آورد:

- ۱- آیا مطالعات امنیتی هنوز هم دولت را مرجع امنیت می‌داند و تهدید همیشه از جانب دولت دیگر می‌باشد؟
- ۲- آیا این امکان وجود دارد که گسترش مفهوم امنیت در فهم بشری و مرجع و تهدید قرار دادن هویت به‌مثابه یک مسئله امنیتی اتفاق افتد؟ (panic, 2009: 29).

بحث‌های فعلی در مطالعات امنیتی فعلاً به سؤال دوم جواب مثبتی می‌دهد. در حقیقت مورد دوم در پی آن است که چگونگی تبدیل‌شدن مشکلات و پدیده‌ها به مسائل جهانی کشف کند و نقش هویت‌ها، جنبه‌ها و اجزای ناامنی را تجزیه و تحلیل کند. «دیگری» همیشه عامل ناامنی است و تهدیدات برای کل بشریت فراهم می‌کند. یکی از تأثیرات هویت دولت‌ها یا گروه‌های قومی، نژادی، در ساختار نظام بین‌الملل بر یکپارچگی ارضی و مرزهای ذهنی جوامع می‌باشد. ایجاد یک منطقه امن همیشه برای وجود کشورها

ضروری است و برای شناخت سازندگان هویت‌ها به‌عنوان کسانی که تعیین‌کننده منافع ملی هستند، ایجاد یک منطقه فرهنگی مشترک را برای امنیت در دستور کار خود قرار می‌دهند (Jarvis & Holland, 2015). با این وجود ساخت هویتی باعث می‌شود که مسائل و تهدیدات امنیتی از طریق اشتراک‌گذاری هنجارها و ایجاد یک هویت مشترک به‌جای استفاده از نیروی نظامی در جهت تقویت امنیت «خود» و به چالش کشیدن امنیت «دیگری» باشد. مثال واضحی را که در این مورد در منطقه‌ی خاورمیانه می‌توانیم شاهد باشیم، فرآیند تعریف یا عربی‌سازی مناطقی کردی شمال عراق می‌باشد تا به این صورت، رویکردهای هویتی کردی رنگ ببازند و گزاره‌های هویتی کردی، به‌مثابه‌ی «دیگری» برای «خود» عربی عراق چالش امنیتی نباشد. بر این مبنا، مفهوم هویت ساختار اجتماعی از منطقه را به نمایش می‌گذارد که این منطقه مبتنی بر منازعه و همکاری استوار است. به‌طور مثال برای درک مفهوم امنیت در مورد هویت، زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی را بیشتر بر اساس چالش‌های خود در درک صحیح امنیت در منطقه ارائه می‌دهد. به این معنا که برای درک وضعیت امنیتی خود و منطقه، به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی خود مراجعه می‌کند و به چالش موجود در نظام امنیتی منطقه‌ای خود پی می‌برد. این وضعیت هم می‌تواند یک نظام بومی امنیتی در منطقه ایجاد کند و هم اینکه با توجه به تفاوت زمینه‌های فرهنگی و تاریخی، از تعمیم یافتن دیگر نظریات و مطالعات امنیتی بیرون از منطقه‌ی امنیتی خود، جلوگیری می‌کند (Mikaeil, 2016:344). چرا که فرض اصلی این است که نظریات امنیتی بیرونی، مغایر با سطح فرهنگی و اجتماعی یک شبه سیستم منطقه‌ای یا یک مجموعه‌ی امنیتی می‌باشد. در نتیجه نظریات بیرونی برای ایجاد یک مجموعه‌ی امنیتی، با شکست مواجه شده و سرنوشتی جز افزایش منازعه برای آن مجموعه‌ی امنیتی محتمل نیست. با این حال میکائیل معتقد است که توجه به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی در نظریات سنتی و قدیمی رئالیسم وجود نداشته است. میکائیل عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی و تاریخی را به‌عنوان علل مشکلات امنیتی، تهدیدات و درگیری در نظر دارد و مفهوم تهدید، یک واقعیت ذهنی است که می‌تواند با تمرکز بر هویت‌ها قابل درک باشد. درک ساختاری از تهدید مبتنی بر «خود» و «دیگری» است که با باورها و هنجارها و گفتمان‌های ملی/قومی گره خورده است (Ibid, 344).

به‌طور خلاصه، در حوزه‌ی جهانی، تهدیدات و مشکلات امنیتی جدید مثل مهاجرت، قاچاق، تروریسم ظاهر شده است که این تهدیدات توسط دولت به‌عنوان بازیگر پسین امنیتی ساخته نمی‌شود. هویت و هنجارها بازیگران امنیتی جدیدی هستند که بر مبنای «خود» و «دیگری» در عرصه‌ی امنیتی مشغول بازی هستند. «خود» هدف مشخص امنیت است و «دیگری» منبع تهدید تلقی می‌شود. هویت پدیده‌ی

مهمی به‌عنوان بازیگر امنیتی جدید تعریف شده است. دلیل این اهمیت، تعریف امنیت از هویت و تهدید درک شده از سوی «دیگری» می‌باشد.

مثال واضح و شفاف و درون سیستمی در خاورمیانه، مسئله‌ی استقلال اقلیم کردستان و منازعه‌ی کردی-عربی، می‌تواند در این چارچوب هم تحلیل شود. از نظر ابراهیم متقی، کردها هیچ‌گاه خود را عرب عراق نمی‌دانند و هویت جداگانه‌ای برای خود قائل هستند. آن‌ها هیچ‌گاه خود را کرد عراقی نمی‌دانند و هویت کردی خود را جدا از هویت عراقی تعریف می‌کنند (متقی، ۱۳۹۷). برای کردها، عراقی‌ها به منزله «دیگری» تلقی می‌شوند و مرجع تهدید برای آن‌ها «دیگری» به نام عراقی می‌باشد. همین‌طور، عکس این قضیه هم صادق می‌باشد. برای عراقی‌ها، هویت کردی به‌عنوان «دیگری» شناخته می‌شود و استقلال کردستان نیز به مثابه تهدید از سوی «دیگری» تلقی خواهد شد. لذا هرگونه حرکت استقلال‌خواهی از سوی کردها، در ادراکات عراقی‌ها تهدید تلقی می‌شود و دکتترین امنیتی عراقی درصدد خنثی کردن این تهدید عمل می‌کنند.

از آنجاکه در مطالعات امنیتی نوین، مفهوم خود و دیگری، بار و بستر معنایی امنیتی دارند، هرگونه تحرکات و خیزش‌هایی برای برجسته کردن «خود» در مقابل «دیگری» به معنای تقویت امنیت «خود» و تهدید «دیگری» است و در نتیجه امنیتی شدن فضا را به دنبال دارد. با این وجود حرکت‌های استقلال‌طلبانه کردی توسط دولت عراق با سرکوب مواجه می‌شود. چرا که از نظر درون سیستمی، هویت کردی برای عراقی‌های عرب (شیعه یا سنی) یک تهدید بالقوه می‌باشد.

همچنین بر اساس این نظر، کشورهای منطقه‌ای که خصیصه‌ی اصلی‌شان، دارا بودن بافت موزاییکی قومیت‌ها می‌باشد و برخی از اقوام مثل قوم کردی در این کشورها (سوریه، ایران، ترکیه) منتشر و پخش شده است از این ناحیه احتمالاً دچار آسیب خواهند بود. چرا که این شکل از ساخت هویتی در منطقه خاورمیانه باعث می‌شود که مسائل هویتی از طریق اشتراک‌گذاری هنجارها و ایجاد یک هویت مشترک به‌جای استفاده از نیروی نظامی در جهت تقویت امنیت «خود» و به چالش کشیدن امنیت «دیگری» باشد.

## نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه هویت‌های فراملی یا فراملی در خاورمیانه وجود دارند و آن‌ها به‌عنوان بازیگران غیردولتی در سپهر امنیت در خاورمیانه در حال فعالیت و بازیگری هستند، مسئله هویت‌ها تأثیرگذاری خاصی بر محیط امنیت در خاورمیانه دارد. به این دلیل که مسئله هویت در درون خود، بحث «خود» و «دیگری» را مطرح می‌کند. از منظر بسیاری از اندیشمندان هویتی مثل میکایل و میکسونی، «خود» به

معنای مرجع امنیت است و «دیگری» به معنای مرجع تهدید تلقی می‌شود. منازعات هویتی در خاورمیانه اغلب در همین راستا قابل توصیف است. از لحاظ منطقه‌ای منازعه‌ی عرب و غیر عرب از مبنای هویتی، می‌تواند به سرعت امنیتی شود. از لحاظ درون سیستمی هم تجربه‌ی استقلال طلبی اقلیم کردستان هم قابل توصیف است. به این لحاظ که برای کردها، «دیگری» به مثابه تهدید و دشمن تلقی می‌شود. از منظر عرب‌های عراقی هم کردها به عنوان «دیگری» تلقی می‌شوند و این رویکرد باعث می‌شود که هرگونه فعالیت در جهت بهبود وضعیت از طرفین، فضا را چه در منطقه و چه درون سیستمی به سمت و سوی امنیتی کردن پیش می‌برد. پس مسئله امنیت در خاورمیانه از سه جهت مورد بحث و بررسی است. چه از لحاظ منطقه‌ای و منازعات بازیگران دولتی و غیردولتی، چه از لحاظ ساختاری و تأثیری که دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ بر محیط امنیتی خاورمیانه دارند و چه از لحاظ درون سیستمی و هویتی، مسئله خاورمیانه به شدت امنیتی است و هرگونه تحرک برای استقلال خواهی یا بهبود وضعیت، وضعیت را به شدت امنیتی می‌کند.

## منابع

- بارنت، مایکل (۱۳۹۰) *هویت و اتحادها در خاورمیانه*، فرهنگ امنیت ملی: هنجارها و هویت در سیاست جهانی، ترجمه محمد هادی سمتی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی: جلد دوم
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۸۹)، موازنه فراگیر، الگوی تحلیل نقش قومیت/ سیاست خارجی با تأکید بر خاورمیانه، فصلنامه سیاست، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان.
- روچی، مجید (۱۳۹۵) *ترازوی منطقه‌گرایی در خاورمیانه، تبیین نظم و بی‌نظمی در سیاست بین‌الملل خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- قهرمان پور، رحمان، (۱۳۸۱) جهانی شدن و مسئله هویت در خاورمیانه، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، تابستان.
- هینه بوش، ریموند و احتشامی، انوشیروان (۱۳۹۰) *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه‌ی عسکر قهرمان پور، تهران دانشگاه امام صادق
- مصاحبه با دکتر ابراهیم متقی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۹۷
- Abrams, D. & Hogg, M. A. (1999). *Social Identity and Social Cognition*. Oxford, England: Blackwell
- Ayoob, Mahamad, (1995) *The Third World Security Predicament, state making, Regional Conflict and the International System*. Boulder, Colo: Lunne Rienner Press.
- Barnet, Michael, (1999) *Dialogues in Arab Politics, Negotiations in Regional Order*, New York: Columbia University Press
- Buzan, Barry, (2004) *The United States and The Great Powers: world politics in the twenty-first century*. Polity
- Center for systemic peace/ conflict trends*
- David, Steven, (1991), *explaining third World Alignment*, World politics, No 43.
- David, Steven, (1991), *Choosing sides: Alignment and Realignment in the Third World*, Baltimore: john Hopkins University press.
- Fox, Jonathan, (2004) *Bringing Religion into IR*, Palgrave, chap 2.
- Gause, Gregory, (1992) Sovereignty, Statecraft, and Stability in Middle East, *journal of international affairs* 45. No 2
- Hinnebusch, Raymond (2003) *The International Politics of the Middle East*, Manchester: Manchester university press.
- Jarvis & Holland, J. (2015). *Security: A Critical Introduction*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.



- Kumaraswamy, PR. (2006) "Who Am I? The Identity Crisis in the Middle East", *Middle East review of international affairs*. Vol20, No.1, March
- Lipset, Seymour Martin (1993), the Social Requisites of Democracy Revisited, *American Sociological Review*, Vol. 59, No. 1.
- Mikail, Elnur Hasan (2016) Identity in Security Studies, *Open Journal of Political Science*, 6
- McSweeny, B. (1999). *Security, Identity and Interests: A Sociology of International Relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Panić, B. (2009). *Societal Security - Security and Identity*. No. 13, Western Balkans Security (WBSO).
- Smith, Anthony (1991) *National Identity*, Las Vegas: university of Nevada press.
- Telhami, Shibley and Michael Barnett (2002) *Identity and Foreign Policy in the Middle East*, Cornell University press.
- Wendt, A. (1992). *Anarchy Is What States Make of It*. *International Organization*, 46, 391.
- Williams, P. (2008) *Security Studies: An Introduction*. New York: Rutledge.